

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در ادله‌ی قائلین به جواز تقلید ابتدائی میت بود. تا به حال دو دلیل را عنوان کردیم و مورد بحث قرار دادیم.

دلیل سوم جواز تقلید ابتدائی میت

دلیل سوم که یکی از ادله‌ی مهم این قول است؛ «استصحاب» است. بیان استصحاب این است که مجتهد در زمانی که حیات دارد، رأی و قول او حجیت دارد، بعد از آنکه موت عارض او می‌شود، شک می‌کنیم که آیا این حجیت باقی است یا خیر؟ بقاء حجیت را استصحاب می‌کنیم. فرقی هم نمی‌کند که استصحاب حجیت، برای آن کسی که خود او در زمان میت باشد یا مثلاً در زمان میت و مجتهد اصلاً نبوده است.

بعبارة آخری؛ ما در اینجا سه گروه داریم؛ این مجتهد حی وقتی فتوا می‌دهد، یک گروه کسانی هستند که به این فتوای او عمل می‌کنند. گروه دوم کسانی هستند که در زمان صدور این فتوا در زمان خود مجتهد موجود بودند، اما اهل تقلید نبودند، عاصی و غافل بودند و به فتوا عمل نمی‌کردند. گروه سوم، کسانی که بعد از مجتهد حی موجود شده اند.

اینهایی که می‌گویند استصحاب، می‌گویند این گروه دوم و سوم می‌توانند این حجیت را استصحاب کنند. ما فعلاً نسبت به گروه اول بحثی نداریم، یعنی کسی که در زمان مجتهد حی، از فتوا و رأی او تبعیت کرده و الان مجتهدش از دنیا رفته، آیا این می‌تواند استصحاب کند یا نه؟ آنچه که هست، نسبت به گروه دوم و سوم است، که این دو گروه آیا می‌توانند بگویند این فتوا و قول مجتهد حی در زمانی که صادر شد، «کان حجةً علی کل مکلف»، این را به صورت قضیه‌ی متیقنه قرار دهیم، «رأی المجتهد حجةً علی کل مقلد»، که «علی کل مقلد»، یعنی حتی گروه دوم و نیز گروه سوم را شامل شود. اما الآن که این مجتهد از دنیا رفت، ما شک می‌کنیم در اینکه آیا این حجیت باقی است یا باقی نیست؟ استصحاب کنیم بقاء حجیت را. قضیه‌ی متیقنه‌ی ما؛ «کان رأی المجتهد حجةً علی کل مکلف»، اگر بگوییم بر همان گروه اول حجت بود، که اصلاً دیگر بحثی ندارد و اصلاً استصحابی جاری نمی‌شود. اینجا می‌خواهیم بگوییم برای همین مکلف که آن زمان هم معدوم بوده، رأی مجتهد کان حجةً علی کل مکلف، الان شک می‌کنیم در بقاء یا عدم بقاء حجیت، استصحاب می‌کنیم بقاء حجیت را. این استصحابی است که در اینجا ادعا شده است.

این استصحاب، دلیل بسیار محکم و خوبی است ولی بر آن تقریباً سه اشکال مهم وارد شده است. اشکال اول این است که از شرائط استصحاب این است که مستصحب یا باید خودش حکم شرعی باشد، یعنی مجعول شرعی باشد، یا باید موضوع برای یک اثر شرعی باشد.

استصحاب را ما در همهی امور نمیتوانیم جاری کنیم، شارع که گفته «لا تنقض الیقین بالشک» استصحاب یک اماره‌ی شرعی یا یک اصل شرعی، در دائره‌ی امور شرعیه است، اگر مستصحب شما مجعول شرعی باشد یا موضوع برای یک اثر شرعی باشد جاری می‌شود. حال اشکال کرده‌اند که خود حجیت، مجعول شرعی نیست. چرا؟ گفته‌اند «حجیت» چیزی است که وقتی شارع یک چیزی را اعتبار کرد، عقل آمد گفت که این اعتبار شارع، حجةً للمولی علی العبد و حجةً للعبد علی المولی، اینجا ما از آن، عنوان حجیت را انتزاع می‌کنیم.

بعبارة آخری؛ شارع وقتی می‌آید در یک چیزی مثلاً می‌گوید به رأی مجتهد عمل کنید، یا در خبر واحد می‌گوید به آن عمل کنید، ما وقتی می‌بینیم که اینجا حجةً للمولی علی العبد و حجةً للعبد علی المولی، «حجت» یعنی اصلاً قابلیت احتجاج را دارد، اگر قیامت از او بپرسند چرا این کار را کردی، می‌گوید به این دلیل. پس ما یک چیزی بنام حجیت را انتزاع می‌کنیم، یعنی حجیت یک عنوانی است که از یک حکم ظاهری انتزاع می‌شود و در نتیجه خودش مجعول بالاصالة و مجعول شرعی نیست که شارع بگوید «جعلت الحجية لفتوي المجتهد».

این اشکال اولی است که بر این استصحاب وارد شده است.

جواب استاد محترم

از این اشکال دو جواب می‌دهیم: جواب اول، جواب مبنایی است. در بحث احکام وضعیه، یکی از بحث‌ها این است که آیا احکام وضعیه، مجعول بالاستقلال و بالاصالة هستند یا نه؟ برخی از محققین می‌گویند بله، احکام وضعیه مثل جزئیت، شرطیت، مانعیت و حجیت، شارع می‌تواند خود اینها را بالاستقلال جعل کند. مرحوم آخوند هم یک تقسیمی دارد برای احکام وضعیه، می‌فرماید بعضی از احکام وضعیه، قابلیت جعل استقلالی را دارند. این جواب اول که جواب مبنایی است.

جواب دوم این است که سَلَمْنَا که «حجیت» یک مجعول شرعی بالاستقلال نیست، اما چرا موضوع اثر شرعی واقع نشود؟ اگر گفتیم «قول المجتهد حجةً» یکی از آثارش این است که عملی که انسان انجام می‌دهد دیگر نیازی به اعاده و قضاء ندارد. عدم وجوب اعاده، عدم وجوب قضاء، اگر در مورد اعاده‌اش هم بگوییم یک حکم عقلی است، اما عدم وجوب قضاء یک اثر شرعی برای این عنوان است. لذا حجیت می‌تواند موضوع برای اثر شرعی واقع شود.

نقد مرحوم خوئی بر دلیل سوم

اشکال دومی که بر این استصحاب وارد شده، که این اشکال در کلمات مرحوم آقای خوئی (کتاب تنقیح، جلد اول، صفحه‌ی 78 و 79) ذکر شده. ایشان ابتداء فرمودند که اگر ما از این چند چیز صرف نظر کنیم؛ اولاً می‌فرمایند ما استصحاب را اصلاً در احکام کلی جاری نمی‌کنیم. حجیت هم بر فرضی که یک حکم کلی باشد، اصلاً استصحاب را در احکام کلی جاری نمی‌دانیم و می‌فرمایند در محل خودش اثبات کردیم.

ثانياً: ما در اینجا اگر فرض کنیم که آن زمانی که مجتهد فتوا داد، در همان زمان، فتوای مجتهد در حق این کسی که در آن زمان نبوده و بعداً موجود شده، در حق آن هم حجیت دارند. فرموده‌اند «فرضنا أن لنا يقينا سابقا بحجية فتوى الميت بالإضافة إلى الجاهل المعدوم في عصره»، یعنی بگوییم این قضیه به نحو قضیه‌ی حقیقه است.

دقت کنید؛ وقتی اصل بیان و تقریر استصحاب را عرض می‌کردم گفتیم این فتوای مجتهد حجیت دارد علی کل مکلف، این «علی کل مکلف» یعنی به نحو قضیه‌ی حقیقه باشد. اما اگر از اول بگوییم این فتوای مجتهد بر آن مقلدی که در زمان خودش بوده حجیت دارد، این دیگر به درد ما نحن فيه نمی‌خورد. پس باید فرض کنیم یقین سابق به حجیت فتوا، به نحو یک قضیه‌ی حقیقه است. این هم مقدمه‌ی دوم.

ثالثاً: مقدمه‌ی سوم - که یک اشکالی است که مرحوم آخوند دارد که حالا فردا إن شاء الله آن اشکال را عرض می‌کنیم - فرموده‌اند اگر از این هم صرف نظر کنیم که بگوییم اگر کسی بگوید موضوع «حجیت»، «رأی» است. شما می‌گویید «رأی المجتهد حجة». حال بعد از اینکه مجتهد مُرد، دیگر رأی ندارد. فرموده‌اند اگر ما در این جهت هم که مرحوم آخوند صاحب کفایه فرمودند، مناقشه نکنیم،

رابعاً: می‌فرمایند آنچه که ظاهر از اخبار و آیات است از آن هم اغماض کنیم، ظاهر اخبار و آیات این است که موضوع حجیت؛ إنذار منذر حی است.

ایشان می‌فرماید: «و أغمضنا عما هو الظاهر من الاخبار والآيات المتقدمين من أن الحجة انما هو إنذار المنذر - بالفعل - لا من كان منذراً سابقاً و ليس بمنذر بالفعل»؛ آیاتی که دلالت بر حجیت فتوا می‌کند، حجیت فتوایی است که کسی که بالفعل عنوان مندریت دارد.

می‌فرمایند اگر ما از چهار مطلب اغماض کنیم؛ - اولاً ما معتقدیم در احکام کلیه، استصحاب جریان ندارد، اما از این صرف نظر کنیم و بگوییم جریان دارد، ثانیاً بگوییم حجیت فتوا به نحو قضیه‌ی حقیقه است نه قضیه‌ی خارجی، ثالثاً بگوییم موضوع «حجیت» که «رأی» است، آخوند هم گفته بعد از موت، دیگر رأی ندارد، از این هم صرف نظر کنیم، رابعاً از ظواهر آیات و روایات هم اغماض کنیم که آنها ظهور در این دارد که منذر بالفعل باید انذار کند - اما مع ذلک بر این استصحاب یک اشکال مهمی وارد است و آن این که شما این حجیتی را که می‌خواهید استصحاب کنید، این که می‌گویید «رأی المجتهد كان حجة»، آیا مرادتان حجیت فعلیه است یا حجیت انشائی؟

اگر حجیت فعلیه مراد باشد، ما یقین به حدوثش نداریم. چون این شخص عامی که بعد از زمان مجتهد به دنیا می‌آید، و به تعبیر ایشان متأخر از عصر مجتهد است، ما بگوییم آقا آن فتوای مجتهد در زمان خودش حجیت فعلی برای این دارد؛ اینکه آن موقع نبوده! ما نمی‌توانیم بگوییم فتوای مجتهد در حق عامی که بعداً می‌خواهد متولد شود و بعد از عصر مجتهد به دنیا بیاید، این حجیت فعلیه دارد. چرا؟ می‌فرمایند: «لوضوح أن الفعلية انما تتحقق بوجود المكلف العامي في عصر المجتهد»؛ فعلیت به این است که خود مکلف باشد، اصلاً از ابتدای اصول به شما یاد دادند که اگر موضوع فعلیت نداشته باشد حکم هم فعلیت ندارد. و چون فرض ما این است که این عامی در آن زمان وجود ندارد، پس در اینجا این حجیت فعلیه برای او نیست.

احتمال دوم این است که این مراد از حجیت مستصحابه، حجیت فعلیه نباشد، بلکه حجیت تعلیقیه و انشائی باشد. یعنی بگوییم اگر این عامی در آن زمان بود، این حکم و این حجیت برای او بود، حالا که این عامی در زمان مجتهد نبوده، آن حجیت برای عامی هم هست اما در مرحله‌ی انشاء. مثل اینکه شما می‌گویید «لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» می‌گویید این «من استطاع» (مستطیع)، وجوب حج برایش فعلی است، اما اگر کسی مستطیع نشد، وجوب حج برای او انشائی است. بگوییم

این حجیت، حجیت انشائیة است.

ایشان می‌فرماید اگر مراد حجیت انشائیة باشد، آن اشکال قبلی وارد نیست که بگوییم یقین به حدوث نداریم، چون این حجیت انشائیة را یقین به حدوث و ثبوتش داریم، اما می‌فرماید «الا انها ليست بمورد للاستصحاب»، این مورد استصحاب نیست، چرا؟ «و ذلك للشك في سعة دائرة الحجية المنشئة و ضيقها و عدم العلم بأنها هي الحجية على خصوص من أدرك المجتهد و هو حي أو أنها تعم من لم يدركه كذلك»؛ ما قبول داریم یک حجیت انشائیة داریم، اما نمی‌دانیم حجیت انشائیة از اول در چه دائره‌ای است، سعه و ضیقش را نمی‌دانیم. آیا از اول، حجیت انشائیة، انشاء شد برای مطلق مکلفین یا فقط انشاء شده برای خصوص آن کسی که مجتهد را در زمان خودش درک کرده؟

لذا می‌فرمایند بعد از اینکه این مجتهد فوت می‌کند، نمی‌توانیم بگوییم یقین داریم به اینکه حجیت انشائیة در حق این شخص ثابت بوده، تا ما بگوییم که این را استصحاب می‌کنیم.

فرموده‌اند: «فلا علم لنا بثبوت الحجية الإنشائية بعد الممات لیکن استصحابها حتی علی القول بجریان الاستصحاب فی الاحکام». بعد فرمودند: «و ذلك لأن الاستصحاب في المقام أسوأ حالاً من الاستصحابات الجارية في الاحکام لان تلك الاستصحابات انما تدعی جريانها في الاحکام بعد تحقق موضوعاتها و فعليتها»؛ و تعلیلش را هم می‌آورند.

پس ملاحظه فرمودید خلاصه اشکال مرحوم آقاي خوئي این شد که اگر ما آن چهار مطلب را پذیرفتیم، آنوقت می‌گوییم حالا شما این حجیتی که می‌خواهید استصحاب کنید، یا مرادتان حجیت فعلیه است یا حجیت انشائیة، هر کدام باشد مواجه با اشکال است. حالا که هر دو مواجه با اشکال شد، «لا مجال للاستصحاب في ما نحن فيه» و ملاحظه فرمودید در آخر هم می‌فرمایند استصحاب در ما نحن فيه أسوء حالاً است از استصحاب در احکام کلیه‌ی الهیه.

عبارت ایشان یک مقدار اضطراب دارد و سرّ اینکه من عبارت را خواندم همین است فرمودند: «لان المتيقن عدم الحجية الفعلية بالاضافة الي العامي»؛ یعنی در مورد آن حجیت فعلیه، نسبت به این آدمی که در آن زمان نبوده، ما یقین به عدمش داریم. چیزی که یقین به عدمش داریم، چگونه می‌خواهید استصحاب کنید؟

اگر مراد از این حجیت، حجیت انشائیة باشد، می‌فرماید یقین به ثبوتش نداریم. نمی‌دانیم که از اولی که این حجیت انشاء شد، آیا اینقدر دائره‌اش سعه داشت که شامل این مکلفی که آن زمان معدوم هم بوده، بشود یا خیر؟

پس اگر حجیت فعلیه باشد، یقین به عدم داریم، اگر حجیت انشائیة باشد، یقین به ثبوت نداریم. لذا در هیچ فرضی استصحاب جاری نمی‌شود.

آنکه عرض کردم این است که در عبارت یک مقدار ایشان می‌خواهند برگردانند استصحاب را به استصحاب تعلیقي، یعنی در این شق دوم که ما حجیت انشائیة را می‌خواهیم استصحاب کنیم، اگر به نحو تعلیقي استصحاب کنیم، یقین به ثبوت است به چه بیان؟ بگوییم اگر این مکلفی که الان بعد از صد سال بعد از حیات مجتهد به دنیا آمده اگر آن موقع بوده این حجیت برای او ثابت بود. اگر بود، حجیت فعلیه برایش ثابت بود، اما حالا که آن زمان نبوده، حالا هم ثبوت را استصحاب کنیم. این به استصحاب تعلیقي برمی‌گردد. استصحاب تعلیقي هم اکثر علما می‌گویند جریان ندارد.

برای اینکه به استصحاب تعلیقي برگردد می‌گوییم حجیت انشائیة از اول در اینکه دائره‌اش شامل چنین شخصی می‌شود یا نمی‌شود، ما شک داریم در ثبوتش و در سعه‌اش، یقین به ثبوت نداریم، جایی که یقین به ثبوت نداریم، جای استصحاب نیست.

حالا روي اين اشكال دقت بفرماييد.

يك اشكالي هم آخوند در كفایه دارد كه آن اشكال را مرحوم آقاي حكيم و مرحوم امام(ره) جواب داده‌اند، كه فردا إن شاء الله اين بحث را تمام كنيم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين